

فهرست

۹.....	پیش‌گفتار.....	
۱۷.....	دوران تلخ جوانی.....	صل اول
۴۳.....	پیروزی.....	صل دوم
۱۱۹.....	استاد.....	صل سوم
۲۰۳.....	درنگ.....	صل چهارم
۲۷۷.....	عزالت.....	صل پنجم
۳۷۷.....	اصطلاحات.....	
۳۸۱.....	نمایه.....	

ضح و ساده، مانند طرح «سه استاد» به استثنای جنبه تأثرآورتری، شروع کردم. احترام به بتهوون را از پدربزرگم به ارث برده‌ام که در دورانی بیش یک سده نام هر یک از سه پسرش را «لودویگ» گذاشته بود، تا وقتی که پدرم صت سال قبل نیز نام خانوادگی کودکانش را تغییر داد و نام لودویگ را عنوان نام خانوادگی انتخاب کرد — طوری که این نام برایم یک جنبه تقدس مفا کرده.

خیلی پیش، وقتی کودک و از هواداران بتهوون بودم، به خانه پرنس شوووسکی رفت و آمد داشتم و سنفونی چهارم او را در قصر سیلزی روی همان انویی که استاد نخستین طرح‌های آن را قلم زده بود، شنیده بودم. در آن زمان همان خانواده مالفااتی بودم که نیای آنها، عشق و احترام وافری نسبت به بتهوون شت.

از آن‌جا که نمی‌توان آثار موسیقی‌دان را در کتابی به خوانندگان عرضه شت، نوشتن شرح حال موسیقی‌دانان و نمایاندن روحیه آن‌ها همواره کار ختی است. همان‌گونه که طرح یک مخترع، نقشه جهانگیری یک جهانگیر، یار یک شاعر و نقاشی‌های یک نقاش را می‌توان چاپ کرد و در دسترس البان قرار داد، نمایش آثار موسیقی‌دان بدین نحو ممکن نیست. عرضه چند تم آهنگ با دست‌خط استاد در یک متن ادبی به افکار هنرمند جان نمی‌دهند، که برعکس، کاملاً باعث ناراحتی می‌شود و این امر به درد استادان موسیقی و ن فن می‌خورد، نه خوانندگانی که شوری در سر دارند و خواهان آشنایی با دگی موسیقی‌دان‌اند.

من هم چنین از کاربرد تمام اصطلاحات و به‌ویژه اصطلاحات غریب و مانوس برای آن‌که باعث مشوش بودن متن نگردد، احتراز کرده‌ام و برای نشان دن یک «اثر» آن را به شیوه مرسوم با واژه «اپوس» نمایانده‌ام و هم‌چنین از سیدگی و بیان دقیق و شرح فهرست آثار کامل آن، صرف‌نظر کرده‌ام.^۱ این کتاب

مترجم نیز در ترجمه از همین روش پیروی کرده‌است و متن ترجمه را با افزودن پاورقی‌ها درباره معنای اصطلاحات و نام‌های خاص و... سنگین‌تر نکرده؛ مگر در موارد بسیار ←

به کارش و رهبری کنسرت و اپرا ادامه می‌داد. افتخار او را به خود می‌کشید. دومین سنفونی او را همه‌جا با کارهای هایدن و موتسارت مقایسه می‌کردند. انتقاد از سنفونی اروثیکا او را وادار کرد «که به س زدن و ابراز احساسات جمعیت، جز با اشاره سر جواب ندهد، چون راضی رده است».

در سن سی و چهار سالگی شش ناشر داشت و یک فهرست از تمام آثارش را چاپ کرده بودند. ارهاردت از پاریس برایش یک پیانو فرستاد. یک انجمن وئندی او را به عنوان عضو افتخاری انتخاب کرد. به ناشر خود می‌نویسد:

می‌دانید که من به عضویت انجمن هنرهای زیبای هلاند انتخاب شده‌ام؟
بالأخره عنوانی است، ها ها، مرا به خنده می‌اندازد.

تمام تظاهرات و افتخارات در نظرش ابعاد غول‌پیکری می‌گرفت. مانند تمام جاه طلبان هر قدر پیرتر می‌شد، بیش‌تر پلوتارک را مطالعه می‌کرد. برای مقایسه خود با دیگر قهرمانان یک بار به نقاشی نوشت:

تابلویی بساز، من هم موسیقی می‌سازم. شاید هر دو ابدی شویم... بله، شاید ابدی.

برای این‌که خود را ویرتوئوز معرفی کند، کوتاهی نمی‌کرد. یکی از برنامه‌های او را امروز در سه شب باید برگزار کرد. طی یک کنسرت خصوصی در پرنس لیشنوسکی، که پنجاه نفر دیگر هم آن‌جا حضور داشتند که از گرما مملاک می‌شدند، بتهوون قبلاً سه سنفونی اولش را اجرا کرد که همه آن‌ها را قبلاً هم شنیده بودند. بعد چهارمین سنفونی هنوز تمام نشده بود که او ورتور کوربولان، قطعات فیدلیو و سرانجام کنسرتوی پیانو در سل ماژور به دنبال آمد. همه برای او ابعاد غول‌پیکری داشت، حتی برنامه و حتی خنده‌اش. وقتی می‌دید مردم از خستگی از پا در می‌آیند، قدرتش را تمامی نبود. به ناشرش می‌نویسد:

عصر ما به روحی قوی احتیاج دارد تا ارواح مسکین را تازیانه زند، هر چند قلبم از رنج مردم به درد است.

درنگ / ۲۲۷

ت را توضیح دهد. در این بین سکوی رهبری زیر پایش پرت شد و آرشهٔ لزن اول را با ضربهٔ آرنجش از دستش پراند. گاهی چنین لحظات دردناکی وجود می‌آمد و ناشنوایی‌اش تولید سوء تفاهم‌های بسیار می‌کرد. یک بار یکی شاگردانش برایش یادداشتی فرستاد:

تو را به خدا بس کن! در این باره در خانه با هم صحبت خواهیم کرد.

بتهوون از بالای صحنه به وسط تالار پرید و دوان‌دوان تا خانه‌اش به تعجیل ر کرد. بعداً او را در خانه‌اش یافتند که روی تختش دراز کشیده و ناامیدی ایایی وجودش را فرا گرفته بوده است.

میزان شنوایی‌اش مستقیماً به اعصابش ارتباط داشت. وقتی عصبانی بود ریباً هیچ چیز نمی‌شنید! در چنین وضعی مکالمه فقط از راه نوشتن امکان‌پذیر شد و به مدت ده سال از زندگانی‌اش حتی برای جزئی‌ترین مسائل روزمره راه‌نباط با بتهوون منحصر به همین روش بود. آن‌طور که برخی از اطرافیانش گفته‌اند، نوشته را با یک نگاه می‌بلعید و فوری موضوع را درک می‌کرد، ری که برای دیگران زمان بیشتری برای خواندن این قبیل یادداشت‌ها ضروری

همه را گمان بر این بود که ناشنوایی‌اش از فرط حرکات و احساسات ن‌گسیخته‌اش بود، یا این که ناشی از هواخوری و گردش در هوای طوفانی و اتی بود که آن همه بدان علاقه‌مند بود. حتی می‌گفتند علت آن زدو خورد با اتنده‌ای به هنگام تمرین بوده که به شدت به زمین خورده بوده! همهٔ این رها فقط بیماری را شدت می‌بخشید.

همانند همهٔ ناشنوایان خیلی بلند حرف می‌زد و اغلب برای شنیدن، دستش زدیک گوشش می‌برد و با حرکتی تأثرانگیز آن‌چنان قیافه‌ای به خود گرفت که نشان‌دهندهٔ آن بود که نمی‌خواهد حتی یک کلمه از گوینده را از ت بدهد! به بیگانگانی که به دیدارش می‌آمدند، اغلب می‌گفت: «امروز خیلی می‌شنوم.» در چنین وضعی بود که روزی دختری یکی از دوستانش او را در ر پیانو‌اش دید که با خشونت و توحش تمام روی کلیدهای پیانو می‌کوبید. که متوجه ورود این دختر نشده بود، همین که او را دید، با صدای بلند و

Shiraz-Beethoven.ir

پیروزی / ۷۹

م‌های شادی‌بخش برای انجام یک متارکه نهایی شروع می‌شود. بعد از ب‌نشینی نیست که بتهوون به کوارتت زهی، که بعداً خالص‌ترین شکل آثارش خواهد شد، نزدیک‌تر شده. او مدت زیادی از آن دوری می‌کرد. گویی نداهای ونی احساس بزرگی را به او خبر می‌داد. و حتی کار به جایی رسید که سفارش وارتتی را برای یک کنت مجارستانی رد کرد. ولی سرانجام با قبول کوارتت، این کل برایش به قدری کامل به نظر آمد که مدت سیزده سال پیانو را از موسیقی کلسی حذف کرد. چنین تردیدی به ندرت در شعرا و یا نقاشان، که به فوریت ی اشعار حماسی یا آب‌ورنگ نقاشی خود وضع ثابتی را انتخاب می‌کنند، مت می‌شود. بعداً سه گروه شش‌تایی از دو تا شش قطعه که میان آنان دو قطعه خصوصاً درخشان و منحصر به فرد است، نمایان می‌شود. او در سی‌سالگی به جیل به یک ضربه، شش کوارتت اولی را نوشت؛ پنج کوارتت از آن میان، که دو مازور است، ممکن است تحت تأثیر هایدن بوده باشد، زیرا طرب‌انگیز و طرف‌کننده شک‌ها و تردید است. بعد ناگهان ناله دیرین مایخولیا، چون برداشتن افعی از اعماق تاریکی، آغاز می‌شود... این قطعات خیلی زود با اساسات عمومی وفق یافته است. چیزی که برای مردم احساسات شاهانه وجود می‌آورد، بتهوون شاهانه بلادرنگ آن را تحقیر می‌کرد. کوارتت را ک به دردخور عالی! کاملاً درست و خوب... برای... مردم...!» می‌نامید. (طه‌ها از خودش هستند).

چهارمین کوارتت از میان این شش کوارتت، که بدون شک پیش‌تر از دیگر کوارتت‌ها ساخته شده، با فوگ‌ها لحن یک ماجراجوی فاتح را بیان می‌دارد که به‌های شیرین سرزمین پدری، به مقابله با تیم اصلی برمی‌خیزد. این کوارتت یادآور دوران جوانی است، شاید از خالص‌ترین نوشته‌های بتهوون جوان

نهم

گ‌پردازهای بتهوون به زندگی درونی‌اش وابسته بود. هر چند همیشه از اساسات متأثر بود و رنج می‌برد، ولی فقط در برابر قانون اخلاق سر خم کرد. با هر اثر تازه به نیروی خلاقه‌اش اضافه می‌شد. در بعضی مراحل با تی عجیب به هدف می‌رسید، آن‌گاه ناگهان خود را ضعیف و ناتوان حس

لی بسیارند. ولی دادگاه فکر نکرد که دوری موقت کودک مسئله را حل
هد کرد و از دادن پروانه عبور ممانعت کرد. به بتهوون پیشنهاد کردند قبل
ین که او را از مقام قیمومت معزول دارند، قبلاً خود از قیمومت صرف نظر
.. ولی او به مبارزه ادامه داد و به آرشیدوک که در پشت صحنه، اعمال نفوذ
کرد، رجوع کرد و دوباره حقوق بتهوون درباره قیمومت اعاده شد. دوران نو
ز شد. مادام استریچر با او در نقش پدر خانواده همکاری می کرد. موضوع
خدم خیلی اسباب زحمت بود. روزی روی یک برگ کاغذ بزرگ، سؤالات
را نوشته بود:

برای نهار و شام به مستخدم چه بدهد؟ از کیفیت و کمیت؟ چند بار
کباب؟ آیا همان چیزی را که ارباب بخورد، میل می کند؟ نوشیدنی چقدر
لازم است؟ و غیره...

در یادداشت های بی شمارش به خانم استریچر، چون این یادداشت، چنین
ویسد:

پوشش تختخوابم کجاست؟ کجاست؟ [این جا دو نت موسیقی]... بیماری و
ناراحتی به من اجازه نمی دهد تمام چیزها را مطابق قاعده انجام دهم. از
شما استدعا می کنم روپوش مرا بیاورید. من از پا افتاده ام. مرا عفو
دارید... خداحافظ، خدا همه ما را حفظ کند!

بتهوون وقت و نیروی خود را به تاراج می داد. مستخدمین ناراحتش کرده
ند. مادر طفل دور خانه پاس می داد و او را به بدترین خیانت ها متهم می کرد.
وز نوکر و گهت او را چنین تهدید کردند که اگر آن ها را براند، به خدمت
بارل خواهند رفت. این همه رنج، ناراحتی و بدبختی، برای تربیت یک
چک! برای مردی که چیزی جز کار کردن، خوردن و خوابیدن نداشت،
فکر برایش زیاد بود!

سایه انفجار احساساتش به قدری مخوف بود که اگر آن ها را به
موسیقی نمی ریخت، شاید اعصابش از هم می گسیخت. وقتی زیر
بندها و هیجانات به ستوه می آمد، آه و ناله اش لحن ایوب را